

## مقایسه تطبیقی فره ایزدی در شاهنامه و مهابهاراتا

دکتر وحید رویانی<sup>۱</sup>

صفیه موسوی<sup>۲</sup>

چکیده

داستان‌ها، شخصیت‌ها و نکات مشترک فراوان اخلاقی و اجتماعی در دو اثر شاهنامه و مهابهاراتا حکایت از آبخشور مشترک این دو اثر دارد و نشان می‌دهد اندیشه‌ها و مفاهیمی که شالوده اساطیر این دو اثر را شکل داده‌اند از دوران زندگی مشترک هندوایرانیان باقی مانده‌اند. فره ایزدی یکی از این مفاهیم مشترک است که در شاهنامه و مهابهاراتا نمود فراوانی دارد. نویسندگان این مقاله به دنبال پاسخ این پرسش‌اند که فره در این دو اثر چه تشابهات و تفاوت‌هایی دارد و نوع تفکر و نگرش دو ملت بر نمود این مفهوم چه تأثیری نهاده است. در ادبیات هندو از جمله مهابهاراتا با یک نیروی واحد که دقیقاً معادل فره ایزدی باشد روبرو نیستیم، بلکه به نیروهای گوناگونی برمی‌خوریم که هر کدام با بخشی از نیروی فره در شاهنامه هماهنگی دارد و این نیروها هر کدام اصطلاح خاص خود را دارد، ولی به طور کلی نیروی فره در مهابهاراتا همچون شاهنامه در حوادث خارق‌العاده و به صورت اشیاء گوناگون نمود می‌یابد که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها عصای شاهی است که به دنده معروف است. این نیرو علاوه بر این که از جان شاه محافظت می‌کند به او توانایی افسون، پیشگویی و شجاعت در جنگ نیز می‌بخشد و عواملی همچون ناسپاسی در برابر خداوند، ظلم و ستم و کژی و نابخردی در مهابهاراتا همانند شاهنامه فره را از شاه دور می‌سازد. درباره وجه تفاوت این دو اثر نیز باید گفت چون شاهنامه در عصر خردگرایی و مدنیت شکل گرفته و به نظم درآمده ولی مهابهاراتا در دوره‌ای سروده شده که جامعه به تفکر اساطیری نزدیک‌تر بوده است، نیروی فره در مهابهاراتا نمودی ملموس و عینی‌تر یافته و با طبیعت و شاه و اندام او پیوندی تنگاتنگ دارد ولی در شاهنامه نیروی درونی است و به سمت عناصر مجرد و غیر ملموس میل پیدا کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه، مهابهاراتا، فره ایزدی، مقایسه تطبیقی.

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان vahidrooyani@yahoo.com

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان bsmousavi@gmail.com

## مقدمه

اسطوره‌ها نمود فرهنگ و باورهای یک ملت‌اند و در تحلیل و بررسی تطبیقی آن‌ها به نمونه‌های مشترک بسیاری از این باورها در میان ملت‌های مختلف می‌رسیم. دو کشور ایران و هند از گذشته مهد تمدن و اسطوره بوده‌اند و در اساطیر، باورها و خرد جمعی خود اشتراکات بسیاری دارند. زیباترین و کاملترین سند ملیت ایرانیان *شاهنامه* فردوسی است و یکی از مهمترین سندهای ملیت هندیان *مهابهاراتا* نام دارد. نکات مشترک اخلاقی، اجتماعی و داستان‌ها و شخصیت‌های مشابه در این دو اثر این اندیشه را به ذهن می‌آورد که این دو آبخشوری مشترک داشته‌اند و اندیشه‌ها و مفاهیمی که شالوده اساطیر این دو اثر را شکل داده‌اند بازمانده از دوران زندگی مشترک هندوایرانیان هستند. یکی از نموده‌های عناصر و مفاهیم مشترک در اساطیر هندوایرانی فرّه ایزدی است، نویسندگان در این مقاله به دنبال پاسخ این پرسش‌اند که فرّه در دو اثر *شاهنامه* و *مهابهاراتا* چه وجوه تشابه و تفارقی دارد و نوع تفکر و نگرش دو ملت بر نمود این مفهوم چه تأثیری نهاده است. تاکنون مقالات گوناگونی پیرامون مسأله فر در *شاهنامه* نوشته شده است که به عنوان نمونه می‌توان به مقاله دکتر محمدرضا راشد محصل با عنوان «فرّ و فرّه در *شاهنامه*» اشاره کرد که فرّه در آن از لوازم پادشاهی در *شاهنامه* و شاهان فرهمند دارای خرد پیش‌بینی، کارگردانی، دادگری و ... دانسته شده‌اند. دکتر فرزاد قائمی در مقاله «تحلیل انسان‌شناختی اسطوره فر و کارکردهای آن در *شاهنامه* و اساطیر» فرّ را در پیوندی تنگاتنگ با مفهوم «گهر» دانسته و معتقد است که تجسم نیروی درخشان فرّه کیانی در چهره شاه برگزیده الگوی شاه-موبد را تشکیل می‌دهد. دکتر نصرت‌الله سازگار در مقاله «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی» با بررسی ویژگی‌های فر در *شاهنامه* نتیجه می‌گیرد که بین آبادانی جهان و فرّ ایزدی در حکومت شاهان اساطیری ارتباط ویژه‌ای برقرار است. ماشاءالله یوسفی در مقاله «بازنمایی گفتار نظم الهیات اخلاقی زرتشت در بایسته‌های شاهی آرمانی ایران باستان» فرّ را زیربنای ایجاد حکومتی ایزدی و آرمانی بر روی زمین می‌داند.

نیز درباره *مهابهارات* مقالات زیر به زبان فارسی منتشر شده است: دارمستتر خاورشناس فرانسوی در مقاله «وجوه مشترک میان *مهابهاراتا* و *شاهنامه*» دو داستان کناره‌گیری کیخسرو در *شاهنامه* و خلوت‌گزینی یودیشترا در *مهابهاراتا* را با هم مقایسه کرده و نتیجه گرفته است که داستان

شاهنامه همه ویژگی‌های روایت قدیم و اصیل را دارد، اما داستان *مه‌بهاراتا* دارای خصوصیتی الحاقی و متأخر است و توسط کاهنان ایرانی به *مه‌بهاراتا* وارد شده است. نسرين مظفّری در کتاب *نقد تطبیقی جایگاه انسان در شاهنامه و مه‌بهاراتا* وجوه اشتراک و افتراق جایگاه انسان را در این دو اثر حماسی بررسی کرده و فاطمه پاک‌رو در مقاله «نقد تطبیقی اسطوره آفرینش در شاهنامه فردوسی و *مه‌بهاراتای هندی*» وجوه شباهت و تفاوت آفرینش را در این دو اثر سنجیده‌اند، اما تاکنون هیچ کس به ویژگی‌های فر در *مه‌بهاراتا* و وجوه اشتراک آن با مفهوم فر در *شاهنامه* و آبخشور مشترک آن‌ها نپرداخته است.

#### ۱- تعریف فر در لغت‌نامه‌ها

فر در زبان اوستایی به صورت خورنه<sup>۱</sup> و در پهلوی به صورت خوره<sup>۲</sup> و در فارسی فرّ و فره آمده است. خوره در اصل با کلمه خور (خورشید) مربوط بوده و هر دو از ریشه اوستایی (hvar) به معنی درخشیدن مشتق شده‌اند (مجتابی، ۱۳۵۳: ۸۱). به موجب *اوستا*، خور یا فرّ نیرویی است که از سوی خداوند به صورت شعاع‌های نور و یا صوری دیگر در صورت قابلیت فرد به وی اهدا می‌شود و موجب نیرومند شدن و ترقی و تعالی او می‌گردد (رضی، ۱۳۷۹: ۱۴۴). در متون زردشتی از چهار نوع فر سخن به میان آمده است: ۱- فره روشن هرمزدآفریده ۲- فره کیانی هرمزدآفریده، ۳- فره آزادگان (ایرانیان) هرمزدآفریده، ۴- فره ناگرفتنی هرمزدآفریده (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۱۰۹). فر ایرانی از گله‌ها و مال و ثروت ایرانیان محافظت می‌کند و به آن‌ها خرد و دانش می‌بخشد و دشمنانشان را نابود می‌کند. فر کیانی به پادشاهان تعلق می‌گیرد و باعث می‌شود آن‌ها در پادشاهی موفق بوده و سعادت‌مند شوند. آنچنان که فرنیغ‌دادگی آورده، فره ناگرفتنی به هرمزد و طبقه آسرونان (روحانیان) تعلق دارد زیرا دانایی با آن هاست (همان: ۱۰۹). یکی از پادشاهانی که در *اوستا* از فره او سخن به میان آمده جمشید است که سه فر یا فره‌ای با سه جلوه داشته است و هنگامی که فر از او جدا می-

1- xvarnah

2- xwarrah

شود: «فرّه خدایی - موبدی به مهر می‌رسد. فرّه شاهی به فریدون می‌پیوندد و فرّه پهلوانی و جنگاوری را گرشاسب به دست می‌آورد» (بهار، ۱۳۸۴: ۱۷۷). فر کیانی به عنوان نیرویی که از شاهان حمایت می‌کند در میان دیگر اقوام نیز دیده می‌شود، از جمله «عیلامیان بر آن بودند که خدایانشان دارای نیرویی فوق طبیعی و رازآلود به نام کیتن یا کیدن<sup>۱</sup> بودند. کیتن یا کیدن قدرتی جادویی داشت و نیرویی ایزدی بود که قادر به حفاظت یا نابود ساختن کسان بود» (همان: ۴۰۴). این نیروی فوق طبیعی حامی شاه در بین قوم آشور هم دیده می‌شود که از آن با اصطلاح مَلَمُو<sup>۲</sup> یاد می‌کنند (همان: ۴۳۷). معادل فرّه در اعتقادات عبرانیان احتمالاً همان شخینا<sup>۳</sup> یا سکینه است، زیرا آمده است که شخینا از یعقوب بر اثر بی‌تابی فراوان او در فراق یوسف جدا شد. در ادبیات لاتینی نیز به نیرویی معادل فرّه با نام آئورا<sup>۴</sup> برمی‌خوریم (رضایی راد، ۱۳۸۹: ۲۸۳). در ادبیات فارسیه<sup>(۱)</sup> نیز این مفهوم وجود دارد و واژه «التفات الهی» برای این مفهوم به کار می‌رود (پیرنظر، ۱۳۸۲: ۱۱۱). در ادبیات هندو از جمله *مه‌بهاراتا* با یک نیروی واحد که دقیقاً معادل فرّه ایزدی باشد روبرو نیستیم، بلکه در متون متفاوت به نیروهای گوناگونی برمی‌خوریم که هر کدام با بخشی از نیروی فرّه در متون ایران باستان هماهنگی دارند و این نیروها هر کدام به اصطلاح خاصی نامیده شده‌اند. استاد پوردادود هم به این مطلب اشاره کرده است که در زبان سانسکریت واژه‌های معادل فرّه وجود ندارد و شاید بتوان واژه سور<sup>۵</sup> را که معادل فارسی هور و خور یا خورشید است با فرّه برابر پنداشت (پوردادود، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۱۴). اما یکی از مهمترین نیروهایی که در ادبیات هندی با فرّه ایرانی مطابقت می‌کند، نیروی «مایا» است: «نیروی اعجاز‌آمیز وارونا را مایا یعنی سحر و جادو نام نهاده‌اند. زیرا وارونا محافظ نیروی مابعدالطبیعی عالم است و اوست که از تخت آسمانی خود زمین را اندازه‌گیری می‌کند و سپیده‌دم را می‌نمایاند و خورشید را بر آسمان می‌درخشاند، و باز اوست که نقاب بر

- 
1. kitten- kiden- kidinnu
  2. melammu
  3. shexina
  4. aura
  5. svar

چهره تابناک خورشید می‌افکند» (شایگان، ۱۳۷۵: ۵۷). نیروی بعدی «سری»<sup>۱</sup> است که در سر شاه جای دارد و به معنی نیروی تفوق، سعادت و موفقیت است (gonda, 1956: 56). اصطلاح دیگری که در برخی از متون هندی دیده می‌شود، نیروی «تجس»<sup>۲</sup> است که آنچنان که توصیف شده، نوری درخشان و آتشین در وجود شاه است که به وسیله آن همه موجودات را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد (kalika-purana, 1994: 31/93)، در *مهابهاراتا* آمده است که شاه با داشتن این نیرو می‌تواند کارهای برجسته انجام دهد (۱۳۸۰، ج ۲: ۲۳۲)، در *رامایانا* نیز این نیرو، نیروی غلبه بر دیگران توصیف شده است (Ramayana, 2005: 3/1/10).

## ۲- افرادی که از فرّ برخوردار می‌شوند

در ادبیات ایرانی «نیروی فره حدّ واسطی میان گیتی و مینو یعنی عالم ماده و خداوند است که روان رشدیافته بشر را به قدرت لایزال الهی متصل می‌کند» (قائمی، ۱۳۹۰: ۱۴۴). از نیروی این فرّ است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند برای راهنمایی مردمان برانگیخته شود و به مقام پیامبری رسد و شایسته الهام ایزدی گردد، آن که مؤید به تأیید ازلی است خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنرپیشه، دارای فرّ ایزدی است. چون فرّ خدایی است ناگزیر باید آن را فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزکار و دادگر باشد (پورداد، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۱۵). همچنان که در ادبیات فارسی یکی از عوامل تعلق فره داشتن نژاد شاهی است:

بیامد یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخن‌ها به یاد  
که باشد بدو فره ایزدی بتابد ز دیهیم او بخوردی  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۲/۱)

در ادبیات هندی نیز پادشاهان از فره ایزدی برخوردارند، البته باید به این نکته اشاره کرد که پایگاه مذهبی و معنوی شاه در متون هندی بسیار فراتر از پایگاه شاه در متون ایرانی است. در

1. ŚRĪ  
2. tejas

متون هندی شاه عملاً خدایی در بین مردم است که از آنان مراقبت می‌کند و از دیدگاه هستی-شناسی در جوهره الهی با خدایان شریک است (Pollock, 1990: 524). برخی از متون هندی از این نیز فراتر رفته و علاوه بر قائل شده نیروی فوق انسانی و روح و روانی الهی برای پادشاه، به لحاظ جسمانی نیز نسبی ایزدی برای وی قائل شده‌اند، مثلاً در مانو آمده است که در آغاز شاه از جسم جاودانه ایندرا خلق شده است (manu, 1886:7/4)، یا در کالیدسا آمده خدایان به بدن مادر شاه آینده وارد شده و او را خلق می‌کنند (kālīdāsa, 1977: 2/75/3)، یا در روایتی دیگر آمده است که شاهان در این دنیا یک چهارم وجود ایندرا را دارند و در زمان مرگ به ایزدی کامل تبدیل می‌شوند. همچنین معتقدند برخی شاهان بزرگ گذشته تجسد کامل دیوان و اسوره‌ها بوده‌اند، به عنوان مثال شاه رودهیثیرا که پسر ایزد دارما و ملکه کونتی فرض شده است، یا نسب سلسله سلاطین پورناس به مانو پسر خورشید می‌رسد (gonda, 1956: 67). گاه هندوان شاه را موجودی نامیرا همچون ایزدان فرض کرده‌اند و معتقدند این جاودانگی از پدر به فرزند نیز می‌رسد (Ibid: 60). بر خلاف شاهنامه که به طور صریح وظایف شاه را دسته‌بندی نکرده است، در *مهابهاراتا* هفت وظیفه اصلی برای شاه برشمرده شده و با توجه به هر یک از این وظایف نامی برای شاه تعریف شده است: وقتی شاه به مردم احسان کند به او راجه<sup>۱</sup> می‌گویند، وقتی کار و بار عالم را سامان دهد به او دیو<sup>۲</sup> می‌گویند، وقتی خیرات و نیکی کند به او برات<sup>۳</sup> می‌گویند، هنگامی که زر و انعام بسیار به راجه‌ها ببخشد سمرات<sup>۴</sup> می‌گویند، وقتی جلو ظلم ظالمان را بگیرد و نگذارد کسی خون ناحق بریزد چهتری<sup>۵</sup> می‌گویند، وقتی زمین را به عنوان خیرات به مردم ببخشد بهوپ<sup>۶</sup> یعنی خداوند زمین گویند و وقتی به خوبی از مردم مراقبت کرده و عدل و داد را در میان آن‌ها رعایت کند نرپ<sup>۷</sup> گویند

1. raja
2. deva
3. virat
4. samrat
5. ksatriya
6. bhupa
7. nrpa

(مهابهاراتا، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۷). شاهی که این صفات را داشته باشد و به وظایفش به خوبی عمل کند نه تنها همانند شاهان ایرانی واسطه آسمان و زمین است، بلکه واسطه‌ای بین نیروهای طبیعت و جامعه به حساب می‌آید و می‌تواند با نیروی ماوراءالطبیعی خود بخشی از طبیعت را در اختیار گرفته و برای رفاه مردمانش به کار گیرد، به عنوان مثال باران را در زمان مناسب به مزارع مردم رهسپار کند. در شاهنامه به خاطر فاصله گرفتن از تفکر ابتدایی و دور شدن از نگرش اساطیری صرف اولیه، به اعمال انسانی و اختیار و قدرت انتخاب شاه بیشتر بها داده می‌شود، به همین جهت «گهر وجودی شخص، یعنی مهارت‌ها و ویژگی‌های ذاتی او در شایستگی برخورداری از فره بسیار مؤثر است» (قائمی، ۱۳۹۰: ۱۱۶) و دین‌داری شاهان یکی از عواملی است که باعث می‌گردد فرد از فره برخوردار باشد:

بر آیین شاهان پیشین رویم همان از پس فره و دین رویم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۷۷/۵)

اما در مهابهاراتا بیشتر بر نسب عالی برای برخورداری از فره تأکید شده است و حتی انجام اعمال نیک شاه نیز حاصل نسب عالی اوست، از جمله به‌کیم پتانه به فرزندان پاندو می‌گوید: «شما در نسب عالی به وجود آمده‌اید و همه کارهای نیک می‌کنید، عاقبت از اهل سرگ خواهید بود و مدت مدید در آن فرحت‌آباد مکث خواهید نمود. پس در ابدان آدمیان ظهور خواهید کرد و راحت بی‌غایت خواهید دید و فرزندان خلف به هم خواهید رسانید، پس رو به عالم عدم خواهید آورد و در مرتبه اهل کمال نزول خواهید نمود. شما اصلاً اندوه مخورید چون همه برادران، مردم نیک کردارید» (ج ۳: ۳۸۴). یا خیر و صلاح را در خاندان راجه جدشتر امری طبیعی می‌داند همانند میوه و گلی که به طور طبیعی حاصل درخت است: «درخت خیر و نیکی و صلاح است و شاخه‌های کلان آن ارجن است و بهیم شاخه‌های خرد آن است و نکل و سهدیو میوه و گل آن است و کشن و بید و برهن بیخ و ریشه آن درخت- اند» (ج ۴: ۵۱).

## ۳- ویژگی‌های ظاهری

در ادبیات هندو به خاطر دیدگاه کاملاً اساطیری حاکم بر متون مذهبی، علاوه بر ویژگی‌های اخلاقی، خصوصیات ظاهری شاه نیز برای تعلق فرّه مدّ نظر است و شاه حتماً باید از جسمی سالم و نیرو و قدرتی در حدّ قویترین مردان برخوردار باشد، شاید چون شاه وظیفه مهمی در جامعه بر عهده دارد و از سوی دیگر نیروی معنوی والایی دارد، برای ایجاد تناسب بین این نیرو و وظیفه خطیر او تأکید شده است که شاه باید نیروی جسمانی قابل توجهی داشته باشد. در *مهابهاراتا* تصریح شده که شاه باید همانند ایندرا شجاع و پر انرژی باشد و بازوان بلند و قدرتمند او در بین مردم شهره باشد. زیرا همه جهان وابسته به قدرت بازوان اوست (ج ۳: ۳۶۳) و در همین کتاب شاهان بسیاری با صفت «*dirghabāhunala*» یعنی دارنده بازوان طویل توصیف شده‌اند. همچنین در *رامایانا*، رام به عنوان شاهی آرمانی با شانه‌هایی پهن، بازوانی بلند، آرواره‌هایی بزرگ و گردنی ستبر توصیف شده است (Ramayana, 2005: 1/1/8). بر اساس متون هندی، شاه نباید تا یک سال پس از برگزاری مراسم پادشاهی سرش را بتراشد زیرا سر او پر است از نیروی مردانه و نیز نیروی آبی که در مراسم آیینی بر سر او ریخته می‌شود در موهایش جمع می‌شود و او با تراشیدن مو، نیروی (سری) را از بین می‌برد (keith, 1998: 306)، همچنین شاه نباید با پای برهنه بر روی زمین بایستد یا راه رود زیرا این کار باعث می‌شود فرّه و تقدّس او از بین برود (eggling, 1990: 5/5)، و تأکید شده که شاه نباید دارایی گناهکار محکوم به مرگ را تصرف کند زیرا این کار نیز به فرّه شاهی او زیان می‌رساند (manu, 1886: 243). علاوه بر این چون در هند باستان عقیده داشتند که فرّه شاهی و تقدّس فقط به انسانهای سالم تعلق می‌گیرد، بنابراین اگر شاهی دچار ضعف و ناتوانی یا بیماری می‌شد، صلب صلاحیت می‌گردید. به عنوان مثال زمانی که شاه «*devāpi*» دچار بیماری پوستی شد برهمنان اعلام کردند که دیگر او صلاحیت پادشاهی ندارد، یا چون «*dhrtarāstra*» نابینا بود، او را به عنوان شاه نپذیرفتند (gonda, 1956: 70).



## ۴- نموده‌های فرّ

## ۴-۱- نور

یکی از نموده‌های فر در شاهنامه و مه‌بهاراتا نوری است که از چهره دارنده فر می‌تابد؛ به عنوان مثال در شاهنامه هنگامی که فریدون زاده می‌شود به خاطر فرّش نورانی به نظر می‌رسد:

جهانجوی با فر جمشید بود      به کردار تابنده خورشید بود  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۲)

همچنین در گزیده‌های زاسپرم آمده است هنگامی که فرّ یا خرّه به دغدو (مادر زرتشت) پیوست، به صورت هاله‌ای از نور او را درخشان ساخت، به طوری که این روشنی در شب از فاصله بعیدی پدیدار بود (۱۳۶۶: ۵/۳). در دینکرد هفتم آمده است که پیش از زاده شدن زرتشت هنگامی که مادرش متولد می‌شود فرّه زرتشت به صورت نوری<sup>(۲)</sup> از خانه به سوی آسمان می‌رود: «در ده زویش، زن فراهیم‌روان، آتشی به خودی خود می‌سوزد - یعنی آن را هیماه‌ای به کار نیاید» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۷: ۶۰). این مسأله یعنی تجسم فرّه به صورت نور در بین هندوان نیز دیده می‌شود، از جمله در مورد تولد بودا آمده است: «هنگامی که ملکه را ده ماه تمام شد، پسری بس فرخنده بزاد که سیمای او همانند خدای خورشید بود» (قریب، ۱۳۸۸: ۵۸). همچنین در مه‌بهاراتا آمده: «پادشاهان هیبت و نور و عقل خدایی در جبین دارند دیگر چه کس با ایشان برابری می‌تواند کرد و که را حد و یارای آن است که از حکم ایشان تجاوز تواند کرد؟ و از آن است که هر کس روی پادشاهان را می‌بیند خیر و سعادت می‌یابد و هر کس با ایشان دشمنی می‌کند سرنگون می‌شود و هر کس بر ایشان اعتراض می‌کند چنان است که با خداوند تعالی اعتراض کرده باشد» (جلد ۳: ۳۸). علاوه بر این در اسطوره هندی دیگری ارتباط فرّ با نور و خورشید به صورت مشخص - تری دیده می‌شود و آمده است زمانی که ملکه پرابهاکارا واردهانا آستن شده بود توسط دو تن از ملازمان خورشید-خدا، صدف حلزونی صبحگاهی به نوا درآمد» (هومباخ، ۱۳۷۹: ۶۵). در مانو نیروی فرّه شاه به طور مستقیم به خورشید تشبیه شده است: «شاه همانند خورشید چشم‌ها و دل‌ها را می‌سوزاند و کسی در روی زمین نمی‌تواند به او خیره شود» (manu, 1886: 7/6). در مه‌بهاراتا

دربارهٔ مادر راجه جنمیجه آمده است: «آن زن حامله شد، روز به روز نور و ضیا در روی زن بیشتر می‌شد تا نزدیک زاییدن شد. برادرش گفت: از تو فرزندی متولد خواهد شد که روشنی او همچو آفتاب باشد و بید را خوب بداند و نگهبانی طایفهٔ شما بکند» (ج ۱: ۴۴). و دربارهٔ راجه بهرت نیز آمده: «پدر شکتلا این دعاها برای او کرد و همه مستجاب شد. سه سال این فرزند در شکم مادر ماند و پس از سه سال پسری که آثار سعادت‌مندی از چهرهٔ او طالع و فرّ سلطنت و جهانداری از بشرهٔ او لایح بود متولد شد» (ج ۱: ۶۳). در *مهابهاراتا* همچون *شاهنامه* یکی از شیوه‌های تجسم و تظاهر فرّ به صورت نور است، اما در متون کهن‌تر و از جمله بخش‌های کهن‌تر *اوستا* که از دوران پیش از زرتشت بوده، فرّ با عنصر آب و خدای آب‌ها رابطه دارد و تجسم فرّ به شکل مرغ و قوچ و گوسفند نر است. اما در متون جدیدتر گرایش فرّ به عنصر آتش بیشتر است و مفهومی مجردتر پیدا می‌کند (رضی، ۱۳۷۹: ۱۶۸).

#### ۴-۲- کارهای خارق‌العاده

فرّ به شخص فرهمند نیرویی خارق‌العاده می‌بخشد که او به وسیلهٔ آن کارهایی انجام می‌دهد که افراد معمولی از انجام آن‌ها عاجزند، به عنوان مثال در *زرتشت‌نامه* آمده است: «زردشت در هنگام زادن بخندید. این نخستین معجزهٔ زردشت بود و از خندهٔ او پدر در شگفت شد و در دل گفت: این فرّ ایزدی است. چون هر فرزند که از مادر زاید می‌گردد» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۷: ۱۶۷). همچنین گاه در طبیعت حوادث خارق‌العاده‌ای اتفاق می‌افتد که از فرهمند بودن شخص خبر می‌دهند، به عنوان مثال زمانی که داراب از توفان به خرابه‌ای پناه می‌برد و می‌خواهد رشنواد همراه بانگ رعد سه بار آوازی از آسمان می‌شنود:

که ای طاق آزرده هشیار باش  
بر این شاه ایران نگهدار باش

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۵۰۰)

در *مهابهاراتا* هم با چنین حوادث خارق‌العاده‌ای روبرو هستیم، به عنوان مثال وقتی دو شاهزاده نکل و سهدیو به دنیا آمدند از هوا آوازی آمد که این دو پسر دولتمند و صاحب جمال خواهند بود و از اشونی‌کمار هم بهتر خواهند بود (ج ۱: ۱۳۶) یا زمانی که راجه دشینت که سال‌ها

زنش شکتلا و فرزندش بهرت را ندیده است و از پذیرفتن آنها سر باز می‌زند، چنین آوازی از آسمان می‌رسد که همه حاضران دربار می‌شنوند: «ای راجه، این عورت زن تو و این پسر توست» (ج ۱: ۷۱).

#### ۴-۳- اشیاء

در شاهنامه و متون ایرانی اشیای زیادی وجود دارد که نمودی از نیروی فره و تقدس شاه به شمار می‌روند و از این میان می‌توان به تخت جمشید اشاره کرد:

به فرکیانی یکی تخت ساخت      چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت  
چو خورشید تابان میان هوا      نشسته بر او شاه فرمانروا  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۴)

یا می‌توان به تخت پیروزه اشاره کرد که نمادی از پادشاهی است و شخصی به نام جهن‌برزین آن را برای فریدون ساخته است. این تخت<sup>(۳)</sup> چنان که در کوشنامه آمده مخصوص فریدون بوده و دانایی بر ماین نام برای او ساخته که فریدون با نگاه کردن به آن از اسرار فلک آگاهی می‌یافته است:

پدید اندر او جای هر اختری      ز هر دانشی در گشاده دری  
فریدون فرخ درآمد به تخت      همی دانشش آرزو کرد سخت  
در آن تخت پیوسته کردی نگاه      بدانست از راز خورشید و ماه  
(ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۳۹۸)

همچنین در دینکرد هفتم از ساقه گیاه هومی سخن به میان آمده است که نمودی از فروهر زرتشت است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۷: ۶۳)، اما در متون هند باستان یکی از نشانه‌های شاه، عصایی است به نام «danda» که نشانه جایگاه اجتماعی و مذهبی شاه است و او را نه تنها در برابر خطرات انسانی بلکه در برابر شیاطین نیز محافظت می‌کند (gonda, 1956: 58)، آنچنان که از متن مانو دریافت می‌شود این عصا<sup>(۴)</sup> نیرویی ماورایی دارد که در دست داشتن آن باعث می‌شود همه مردم از شاه بترسند و فرمانبردار او شوند: «بگذار شاه عصایش را افراشته نگه دارد یعنی همیشه آماده زدن باشد زیرا اگر او همیشه آماده زدن باشد جهان در حالت ترس خواهد ماند» (manu,

7/102: 1886. از دیگر نمادهای فره در *مهابهاراتا* نیزه ایندره است که دارنده آن می‌تواند بر لشکر دیو و آدمی غلبه کند: «شبی در خواب مرد نورانی به کرن می‌گوید فردا ایندره به نزدت می‌آید و زره و حلقه‌ات را از تو می‌طلبد، تو به جای آن نیزه‌اش را بطلب. ایندره نیزه را به او داد و گفت: هرگاه لشکر دیو و آدمی کمر عداوت تو بندند به نیروی این نیزه می‌توانی آن‌ها را کشت (ج ۱: ۱۱۷)، یا رزم‌افزارهای دهرشت دمن که همراه او از آتش به وجود آمده بودند و نیروی ماورایی داشتند: «این پسر زرهی بر تن داشت و کمانی در دست و شمشیر و تاجی بر سر، آوازی از هوا برآمد که این پسر تمام ترسی که این راجه از دشمنان دارد دور خواهد کرد و نام این راجه از این پس بلند خواهد شد» (ج ۲: ۳۰۹).

#### ۵- فر چه توانایی‌هایی به فرد می‌بخشد

آنچنان که در *شاهنامه* و دیگر متون ایرانی آمده است، کسانی که به فر ایزدی می‌رسند باید با تاریکی مبارزه کرده و با اندیشه پارسایی و تهذیب نفس و تفکر و نیکویی، مادیت و بدی و تاریکی را در خود از بین ببرند تا وجودشان سرشار از فر شود و پس از مرگ به جهان مینوی عزیمت کنند (رضی، ۱۳۷۹: ۱۶۸). چنین شاهی که روانش از فر ایزدی برخوردار گشته و به هماهنگی با نظم کیهانی رسیده است، منشأ کرامات و برکات برای مردمانش می‌گردد و در زمان او همچون شاهانی چون جمشید و هوشنگ و فریدون مردم در رفاه و آسایش زندگی می‌کنند، به عنوان مثال درباره دوره پادشاهی جمشید آمده است:

زمانه برآسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری  
جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۱)

یا درباره پادشاهی فریدون:

بیاراست گیتی به سان بهشت به جای گیا سرو و گلبن بکشت  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۲)

در *مهابهاراتا* هم چنین دیدگاهی درباره فره شاهی وجود دارد و درباره پادشاه درجوده‌ن آمده است: «درجوده‌ن به غایت راجه بزرگی بود. در ولایت او هیچ کس غم و انده نداشت و تمام خلق ملک او در فراغت و رفاهیت بودند. به برکت عدل آن راجه، هرگاه باران می خواستند از آسمان می-بارید» (جلد ۴: ۴). از سوی دیگر چون شاه واسطه بین زمین و آسمان است، رشد همه چیز در زمین از طریق او صورت می‌گیرد و مرگ او به معنی قطع این رشد است (gonda, 1956: 52)، علاوه بر این ویژگی کلی که مایه رفاه و آسایش مردم می‌شد، فره نیروهایی را نیز به صورت فردی در اختیار شاه می‌گذاشت که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

#### ۵-۱- افسون

یکی از نیروهایی که فره به شاه می‌بخشد قدرت افسون و جادو است، شاهان گوناگون در *شاهنامه* از این نیرو برخوردارند و از آن استفاده می‌کنند، به عنوان مثال فریدون به وسیله همین نیرو نقشه برادرانش را که قصد جان او را کرده بودند نقش بر آب می‌کند:

به فرمان یزدان سرخفته مرد      خروشیدن سنگ بیدار کرد  
به افسون همان سنگ بر جای خویش      بیست و نجنیید آن سنگ بیش  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۷۳)

در ادبیات هندو نیز فره توانایی‌های گوناگونی به شاه می‌بخشد که یکی از آنها قدرت افسون و جادوگری است، شاه به وسیله این نیرو اعمال خارق‌العاده فراوانی انجام می‌دهد که یکی از آنها پرواز کردن و رفتن به آسمان است که افسانه‌های بسیاری درباره این گونه اعمال آنها وجود دارد (الیاده، ۱۳۸۸: ۵۹۷)، علاوه بر این در برخی داستان‌های *مهابهاراتا* اعمال افسون‌آمیز و جادوگرانه‌ای از شاهان می‌توان مشاهده کرد، به عنوان مثال در داستان جنگ اندر و برتراسر، برتراسر همانند کوه در آسمان ظاهر گشته و بر سر سپاهیان اندر سنگ می‌بارد و سپاهیان او با جادوگری آتش به آسمان فرستاده و سنگ‌ها را می‌شکنند، اما افسون و جادوی برتراسر غالب می‌گردد و سپاهیان اندر دست به دامان مهادیو گشته و به وسیله نیروی او مرض تب را به جان برتراسر انداخته و به این ترتیب او را شکست می‌دهند (ج ۳: ۳۸۶-۳۸۷).

## ۲-۵- پیشگویی

قابلیت دیگری که در کنار افسون و جادو به شاه عطا شده، قدرت پیشگویی است. بعضی از شاهان همچون گشتاسب به وسیله ستاره‌شناسان از این قدرت برخوردار می‌گردند و بعضی همانند کیخسرو به وسیله جام جهان‌نما، اما بیشتر شاهان فرهمند همچون هوشنگ و فریدون و... به طور مستقیم از طریق خواب و رؤیا و یا توسط سروش از حوادث آینده مطلع شده و به قدرت پیشگویی دست می‌یابند، به عنوان مثال سروش به سراغ فریدون می‌رود:

چو شب تیره‌تر گشت از آن جایگاه خرامان بیامد یکی نیکخواه

سوی مهتر آمد به سان پری نهانی بیامختش افسونگری

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۷۲)

در *مهابهاراتا* پیشگویی و خواندن ضمیر افراد یکی از ویژگی‌های پادشاه و از الزامات امر پادشاهی دانسته شده است: «و پادشاه را باید که خواهان نور خداوندی باشد و نیک و بد را چنانچه هست بشناسد و ما فی الضمیر هرکس را به فراست دریابد و بی آن که کسی عرضش کند زبان حال همه را بفهمد و فراخور آن عمل نماید و آنچه مقدر باشد به مردم بدهد» (ج ۳: ۷۹)، همچنین کسانی را می‌بینیم که از این نیرو استفاده می‌کنند مانند دای جنمیجه که پیش از زاده شدن این راجه، تولد چنین فرزند فرهمندی را پیش‌بینی می‌کند (ج ۱: ۴۴)، اما برخی از شاهان گروهی از برهمنان را در اختیار دارند که این کار را برایشان انجام می‌دهند، به عنوان مثال هنگام تولد درجودهن خران و شغالان و کرکسان و زاغان فریادهای ترسناکی می‌کشند و برهمنان به دهر تراشتر می‌گویند که این فرزند بدشگون است و تمام خانواده‌ی تو را از بین خواهد برد (ج ۱: ۱۲۲).

## ۳-۵- حفاظت از جان

آن‌چنان که در *اوستا* آمده، هر کس به قدر همتش از فر برخوردار می‌شود و آنان که در نهایت کوشایی باشند همانند زرتشت «پر فر» می‌شوند و جان چنین شخصی در حفاظت کامل فر است و او از هیچ بدی و شری نمی‌هراسد (رضی، ۱۳۸۱: ۸۸۱). در متون زرتشتی نمونه-

های بسیاری آمده که فرّ زرتشت از جان او محافظت کرده است؛ به عنوان مثال در *زرتشت-نامه* آمده که فرّ در هنگام کودکی زرتشت او را در برابر حمله گاو و اسبان و گرگ حفظ کرده است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۷: ۱۶۸)، یا بر طبق وندیداد، دروج نیرنگ باز نزد اهریمن اعتراف می‌کند که بزرگی فرّ زردشت مانع کشتن اوست (وندیداد ۱۹، بند ۳). ظاهراً این فرّ چنان نیرویی دارد که علاوه بر شخص فرهمند، نزدیکان و بستگان و حتی جانوران را هم در برابر خطر و بلا محافظت می‌کند چنان که در دینکرد هفتم آمده که فرّ زرتشت هنگامی که در میان ساقه گیاه هوم است بچه‌های پرندگان را از گزند ماران حفظ می‌کند (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۷: ۶۴). زمانی که به هر علتی فرّ از شخص دور می‌شود او در معرض ترس و بیم خطرات گوناگون است. به عنوان مثال درباره جمشید آمده است: «چون فرّ از جم بشد، به سبب بیم از دیوان، دیوی را به زنی گرفت و جمک خواهرش را به زنی به دیوی داد» (فرنبغ-دادگی، ۱۳۸۰: ۸۴). در *مهابهاراتا* نیز یکی از ویژگی‌های نیروی فرّ محافظت از جان شاه است و حتی مواردی وجود دارد که به رغم میل شاه از جان او محافظت می‌کند، به عنوان مثال درباره راجه بسشت آمده زمانی که دیو فرزندان او را خورد، او از شدت غصه خود را از روی کوه پرت کرد اما آسیبی به وی نرسید، خود را در میان آتش انداخت اما نسوخت، به دریا رفت و سنگی به پای خود بست و خود را به دریا انداخت اما دریا موج زد و او را به ساحل انداخت و از آسیب در امان ماند (ج ۱: ۱۷۷). همچنین در *مهابهاراتا* فرّ علاوه بر حفظ جان شاه به او نیروی شفابخشی می‌دهد و نمونه‌ای آمده که پیرمردی با لمس کردن دست خجسته و خوشبوی شاه نیروی هوشیاری خود را بازمی‌یابد (ج ۱: ۵۰۹).

#### ۵-۴- شجاعت و پیروزی در جنگ

یکی دیگر از توانایی‌هایی که فرّ به شخص فرهمند می‌دهد شجاعت در میدان جنگ و پیروزی بر دشمنان است که شاهان فرهمند بسیاری را در *شاهنامه* می‌توان نشان داد که پیروز میدان جنگ بوده‌اند و یکی از برجسته‌ترین این موارد فتح دژ بهمن توسط کیخسرو است، در

این داستان، نخستین بار فریبرز رقیب کیخسرو با طوس و لشکر ایران به سراغ دژ می‌رود، اما از فتح آن بازمی‌ماند ولی کیخسرو با نیروی فرّ و به کمک سروش آن را فتح می‌کند:

گر این دز بر و بوم آهرمن است	جهان‌آفرین را به جان دشمن است
به فرّ و به فرمان یزدان پاک	سرش را به گرز اندر آرم به خاک
و گر جادوان راست این دستگاه	مرا خود به جادو نباید سپاه
و گر خود خجسته سروش ایدر است	به فرمان یزدان یکی لشکر است

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۶۵)

همچنین در هنگام جنگ با پشنگ، کیخسرو به تنهایی به میدان رفته و اجازه نمی‌دهد کس دیگری به میدان او برود و اشاره می‌کند تنها کسی می‌تواند با او بجنگد که فرّه داشته باشد:

کسی را کجا فرّ یزدان نبود	و گراختر نیک خندان نبود
همی خاک بودی به جنگ پشنگ	ازیرا بدانسان شدم من به جنگ

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۳۴۶)

در *مهابهاراتا* نیز فرّ به شاهان شجاعت و پهلوانی و خصال نیک می‌بخشد چنان که در مورد یکی از خاندان‌های سلطنتی آمده است: «راجه جنمیچه گفت من شنیده‌ام فرزندان پورهیچکام بدخو و بدخصال و بددل و ضعیف و بی‌فرزند نبوده‌اند، همه پسران در غایت پهلوانی و شجاعت بوده‌اند» (ج ۱: ۹۴). یا چنان شجاعت و نیرویی می‌بخشد که شاهان همانند کیخسرو به جنگ دیوان می‌روند، به عنوان مثال بهیم یک‌نفره با دیوی به غایت زشت و مهیب و قوی‌هیکل می‌جنگد و او را می‌کشد و از دیگر دیوان تعهد می‌گیرد که دیگر گوشت آدمیان نخورند و به آن‌ها ضرر نرسانند (ج ۱: ۱۶۸). همچنین مهارت‌هایی فوق‌العاده در به‌کارگرفتن رزم‌افزارهای جنگی می‌بخشد یا سلاح‌هایی جادویی و خارق‌العاده در اختیارشان می‌گذارد، به عنوان مثال ارجن نیرویی می‌یابد که تیراندازی او بی‌خطا می‌شود و در هوا و آب هم قادر است تیراندازی کند. روزی نهنگی پای استادش را می‌گیرد و او با تیر بدن نهنگ را تکه تکه می‌کند. استادش تیری به او می‌دهد که اگر در جنگ بیندازد، طوفان آتش از آن برخواهد آمد و هر



نیک و بد را خواهد سوزاند (ج ۱: ۱۵۰). در جایی دیگر درباره همین ارجن آمده است که او با مهارت در تیراندازی، با تیرهای جانفرسای خود همانند بادی که ابرها را پراکنده می‌کند لشکر دشمنش (غنیم) را تار و مار می‌سازد (ج ۳: ۳۱۲-۳۱۳).

#### ۶- چرا و چگونه فر از شاه دور می‌شود

در ادبیات هندی از یک سو اشاره شده که شاه انسانی فوق‌العاده است و بر تفاوت او با سایر انسان‌ها بسیار تأکید شده و ویژگی‌هایی فراانسانی و ایزدانه به او نسبت داده شده است و تصریح شده که چون شاه الگو و معیار اصول اخلاقی است، نباید کار غیر اخلاقی از وی سر بزند (gonda, 1956: 68). به همین جهت حتی با شاه ضعیف نیز مدارا کرده و او را به خاطر تقدسش از مجازات مصون دانسته‌اند (ibid: 70)، اما از سوی دیگر در برخی متون بین پادشاه و مقام پادشاهی فرق گذاشته و تقدس را برای مقام پادشاهی در نظر گرفته و شاه را نمود ظاهری قدرت و شکوه پادشاهی در بین انسان‌ها دانسته و به همین جهت فقط شاهان خوب را ایزدان واقعی دانسته (altekari, 2001: 62) و پادشاه بد و غیرقابل اصلاحی را که وظایفش را فراموش کرده باشد و راه خود را گم کرده باشد و عوض خدمت به مردم به آن‌ها ظلم می‌کند با مار و دشمن و دزد یکی پنداشته‌اند (مهابهاراتا: ج ۱/۲۲۴) و تأکید کرده‌اند که چنین شاهی مصون از گناه نیست (manu, 1886: 7/45) و حتی آمده است که چنین شاهی ممکن است توسط برهمنان برکنار شده یا کشته شود<sup>(۵)</sup> (gonda, 1956: 68). حتی مهابهاراتا شاهی را که به عادات بد و به سرگرمی‌های ناروا مشغول شده به آتشی تشبیه کرده است که با سوزاندن جنازه به او توهین می‌شود (ج ۳: ۱۶۵) و از مردم می‌خواهد که این شاه را همانند یک شاه دیوانه بکشند (ج ۳: ۶۱). در این متون همچون شاهنامه به برخی از اعمال غیر اخلاقی اشاره شده است که فر را از شاه دور می‌کند:

#### ۶-۱- ناسپاسی در برابر خداوند

در ادبیات ایرانی مسئولیت شاه فرهمند عمل به خویشکاری و پایبندی به وظایفی است که اهورامزدا بر مؤمنان واجب کرده است. شاهی که از این وظایف عدول کرده و از دیو و دروج

پیروی کند و دچار منیت گردد، فرّاز او می‌گریزد؛ بلایی که بر سر جمشید آمد: در زامیادیش  
 علت جدایی فرّاز جمشید دروغگویی او بیان شده است. بخشی از فرّپس از دروغگویی  
 جمشید به مهر پیوست یعنی فرشته‌ای که به خصوص دشمن دروغگویان و پیمان‌شکنان است  
 و در روز کارزار پشت و پناه پادشاهان است (پورداد، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۱۶)، اما در شاهنامه منیت  
 و ادعای خدایی علت جدایی بیان شده است:

ز گیتی سرشاه یزدان‌شناس	ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
چنین گفت با سالخورده‌مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
چنین این گفته شد فرّ یزدان از اوی	بگشت و جهان شد پر از گفتگوی

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۵)

و یا در گفتگوی زال و کیخسرو صراحتاً به این مسأله اشاره شده و زال به او هشدار می‌دهد که  
 پیروی از دیو فرّ را از بین می‌برد:

و گر نیز جویی چنین راه دیو	ببرد ز تو فرّ گیهان خدیو
بمانی پر از درد و تن پر گناه	نخوانند از این پس تو را نیز شاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۳۴۴)

در *مهابهاراتا* نیز نمونه‌ای مشابه جمشید وجود دارد و فرّاز شاهی «بین» نام به خاطر ناسپاسی در  
 برابر خداوند و ادعای خدایی جدا شده و پس از آن شاه به هلاکت می‌رسد: «بین که اجدادش  
 در آسمان‌ها و از دل جدش (بشن) آفریده شده بودند دعوی خدایی کرد و خلق را امر کرد که  
 عبادت او می‌کرده باشند و هر چند برهمنان و عابدان و دیگر عاقلان او را نصیحت کردند ترک  
 این دعوی باطل نمایند، قبول نکرد و فرمان داد که هرکس او را عبادت نکند بکشند. خلق بسیار  
 از برهمنان و رکهشیران و علما کشته شدند. برهمنان و رکهشیران و عابدان چون دیدند ترک  
 این دعوی باطل نمی‌کند به درگاه حق دعا کردند تا او هلاک شد و به اسفل السافلین رفت»  
 (ج ۳: ۳۲-۳۳). یا در نمونه‌ای دیگر دربارهٔ بک‌پت آمده است که چون او پادشاه جانوران شده  
 بود، به آن واسطه غروری در سرش افتاد. روزی برهما آن را پیش خود طلبید، بک‌پت به

واسطه تکبر سخنش نشنید و به طلب او نرفت. برهما از روی غضب و غیرت بر او دعای بد کرد و گفت: حق تعالی دزدی را بر تو مسلط گرداند تو را بکشد و بخورد (ج:۳: ۱۶۹).

### ۶-۲- ستم و ظلم بر بی گناهان

یکی دیگر از اعمالی که باعث می شود فرّ از شاه برگردد ظلم و ستم بر دیگران و ریختن خون بی گناهان است، در شاهنامه به صراحت به این مسأله اشاره شده است:

سپهد که با فرّ یزدان بود      همه خشم او بند و زندان بود  
چو خونریز گردد بماند نژند      مکافات یابد ز چرخ بلند  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۳/۴)

در *مهابهاراتا* نیز بسیار به شاهان توصیه پارسایی و خویشتن داری و دوری از گناه شده است: «و دیگر آرزوهای نفس سخت ترین بندهاست و کسی که از این بند خلاصی یافته است او مانند ماهی است که از موقع ابر سیاه بیرون می آید و از صفای جمال با کمال خود عالم را روشن و پرنور می گرداند» (ج:۳: ۳۳۴) و همانند *شاهنامه* شاه را از ظلم بر دیگران و ریختن خون بی گناهان منع کرده و نمونه هایی از عواقب شوم چنین اعمالی آورده است، به عنوان مثال دهرتراشت که حق جانشینی فرزندش را نادیده گرفته و شخصی بی فر و نالایق را جانشین خود کرده بود و به جنگ پاندوان رفته و خون زیادی ریخته بود به خاطر شومی این عمل همه خانواده اش را از دست داده و به تنهایی و عذاب وجدان دچار می گردد (ج:۴: ۴۲۴).

### ۶-۳- کژی و نابخردی

عامل مشترک دیگر در جدایی فرّ از شاه فساد و کژی و نابخردی اوست، کیخسرو بعد از پیروزی بر افراسیاب به این مطلب اشاره کرده و به همین جهت پادشاهی را رها می کند:

ز من بگسلد فره ایزدی      گرایم به کژی و راه بدی  
از آن پس بر آن تیرگی بگذرم      به خاک اندر آید سر و افسرم  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج:۴: ۳۲۸)

کیکاوس نیز به خاطر اعمال نابخردانه فرّ خویش را از دست می دهد:

چو کاوس شد بی‌دل و پیرسر بیفتاد از او فرّ و نام و گهر

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۷)

در *مهابهاراتا* نیز از شاهی «نهوشه» نام یاد شده که به خاطر فساد و نابخردی در زن بیگانه طمع بسته و برهمنان را مجبور کرده که محفه‌بردار او باشند و پای بر سر آن‌ها نهاده و سخنان بید را دروغ خوانده، به همین جهت به شومی این افعال فرّ از او دور شده و او مسخ شده و به صورت مار ده هزار سال زیر زمین می‌ماند (ج ۱: ۴۶۷).

### نتیجه‌گیری

نیروی که در ادبیات ایرانی به عنوان فرّ شناخته می‌شود، در آثار ملل متمدن باستان از جمله هندوان با تفاوت‌هایی وجود دارد. در ادبیات هندو از جمله *مهابهاراتا* با یک نیروی واحد که دقیقاً معادل فرّه ایزدی باشد روبرو نیستیم، بلکه در متون متفاوت به نیروهای گوناگونی برمی‌خوریم که هر کدام با بخشی از نیروی فرّه در متون ایران باستان هماهنگی دارند و هر کدام به اصطلاح ویژه‌ای نامیده شده‌اند. یکی از مهمترین نیروها، «مایا» نیروی اعجاز‌آمیز وارونا است که به معنی سحر و جادو است. نیروی بعدی «سری» است که در سر شاه جای دارد و به معنی نیروی سعادت و موفقیت است. اصطلاح دیگری که در برخی از متون هندی دیده می‌شود، نیروی «تجس» است و آن نوری درخشان و آتشین در وجود شاه است که شاه به وسیله آن همه موجودات را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد و در *مهابهاراتا* آمده شاه با داشتن این نیرو می‌تواند کارهای برجسته انجام دهد. نیروی فرّ در *مهابهاراتا* همچون *شاهنامه* در حوادث خارق‌العاده و به صورت اشیاء گوناگون نمود دارد که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها عصای شاهی است که به دنده معروف است و باعث می‌شود مردم از شاه بترسند و فرمانبردار او گردند. همچنین این نیرو از جان شاه محافظت کرده و به او توانایی افسون، پیشگویی و شجاعت در جنگ می‌بخشد. در *مهابهاراتا* همانند *شاهنامه* عواملی ذکر شده است که باعث می‌شود فرّ از شاه دور گردد همچون ناسپاسی در برابر خداوند، ظلم و ستم و کژی و نابخردی. با وجود تمام مشابهت‌هایی که نیروی فرّه در *شاهنامه* و *مهابهاراتا* دارد باید به این

نکته اشاره کرد که چون شاهنامه در عصر خردگرایی و مدنیت شکل گرفته و به نظم درآمد و در مقابل، مهابهاراتا در دوره‌ای سروده شده که جامعه به تفکر اساطیری نزدیک‌تر بوده است، نیروی فره در مهابهاراتا نمودی ملموس‌تر و عینی‌تر یافته و با طبیعت و شاه و اندام او پیوندی تنگاتنگ دارد؛ در حالی که در شاهنامه نیرویی درونی است و به سمت عناصر مجرد و غیر ملموس میل پیدا کرده است.

#### یادداشت‌ها

۱- فارسیهود که از ترکیب دو کلمه فارسی و یهود به وجود آمده، زبانی است مکتوب و شامل نوشته‌های یهودیان ایران به زبان فارسی با حروف عبری (پیرنظر، ۱۳۸۲: ۱۲۲).

۲- برای جزئیات بیشتر درباره نیروی tejas نگاه کنید به:

p. v. Kane, (1941), *History of Dharma's Astra*, Poona: Bhandarkar research institute, vol 2, p. 1206.

از همانجاست که مسیحیان این فکر را از ایرانیان گرفته، گرد سر قدیسان و حضرت مسیح(ع) و بزرگان و حواریون را هاله‌ای از نور ترسیم می‌کردند که نشان برگزیدگی از سوی خداوند و صاحب خُره یا نور آسمانی بودن بود.

۳- برای اطلاعات بیشتر درباره این تخت نگاه کنید به: متینی، جلال. (۱۳۶۸). «در جستجوی تخت فریدون». *ایران‌شناسی*. سال اول. ش ۴. صص ۷۶۰-۷۴۷. و برای ارتباط آن با فره پادشاهی و پیروزی: رویانی، وحید. (۱۳۹۰). «پیروزی و تخت و پیروزه». *کاوش‌نامه*، ش ۲۲، صص ۲۰۹-۲۲۲.

۴- نزد ملل دیگر نیز مشابه این عصا وجود داشته است، به عنوان مثال در یونان باستان شاهان و بزرگان عصایی را به نشان فرماندهی حمل می‌کردند و از پدر به پسر ارث می‌رسید و نماد ظاهری قدرت سلطنتی و شاهی بود، در هند عصای دنده به قدرتمندان و کسانی که در مسند قضا هستند تعلق دارد (gonda, 1956: 57).

۵- در ادبیات هندو حتی ایزدی چون ایندرا نیز از خطا مصون نیست و با همه تأییدات آسمانی با ارتکاب گناه برهن‌کشی یا شاید کشتن و ریتزه تأیید آسمانی را از دست می‌دهد و در میان سوراخ گل نیلوفر زندانی و مملکت و سپاهش بی‌صاحب شده و بیدها و افسون‌ها معطل می‌ماند. در این زمان

دشمنی به نام راجهس بر او غلبه کرده و هر کاری که می‌خواهد می‌کند. او برای پاک شدن از این گناه ناچار است قربانی بدهد تا دیگر خدایان از او حمایت کنند (ایونس، ۱۳۷۱: ۱۳۰).

### کتابنامه

- آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد. (۱۳۸۷). *اسطوره زندگی زردشت*. تهران: چشمه. چاپ هشتم.
- الیاده، میرچا. (۱۳۸۸). شمنیسم. محمدکاظم مهاجری. قم: ادیان. چاپ دوم.
- ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۱). *اساطیر هند*. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه. چاپ پنجم.
- پاکرو، فاطمه. (۱۳۹۱). «نقد تطبیقی اسطوره آفرینش در شاهنامه فردوسی و مهابهاراتای هندی». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. شماره ۲۷. صص ۳۹-۶۰.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*. جلد دوم. تهران: اساطیر. چاپ اول.
- پیرنظر، ناهید. (۱۳۸۲). «مقایسه فرّه ایزدی با التفات الهی در ادبیات فرسیهود». *ایران‌شناسی*. دوره جدید. سال ۱۵. صص ۱۱۱-۱۲۴.
- دارمستتر، م. ژ. (۱۳۵۴). «وجوه مشترک میان مهابهاراتا و شاهنامه». ترجمه جلال ستاری. هنر و مردم. شماره ۱۵۳. صص ۱۷-۳۳.
- راشد محصل، محمدرضا. (۱۳۶۸). «فرّ و فرّه در شاهنامه». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. شماره سوم و چهارم. صص ۳۵۷-۳۸۶.
- رضایی راد، محمد. (۱۳۸۹). *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*. تهران: طرح نو. چاپ دوم.
- رضی، هاشم. (۱۳۷۹). *حکمت خسروانی*. تهران: بهجت. چاپ اول.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). *دانشنامه ایران باستان*. جلد دوم. تهران: سخن.
- رویانی، وحید. (۱۳۹۰). «پیروزی و تخت و پیروزه». *کاوش نامه*. شماره ۲۲. صص ۲۰۹-۲۲۹.
- سازگار، نصرت‌الله. (۱۳۸۴). «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی». *آینه میراث*. سال ۳. شماره ۲. صص ۹-۴۰.
- شایگان، داریوش. (۱۳۷۵). *ادیان و مکتبهای فلسفی هند*. تهران: امیرکبیر. چاپ چهارم.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- فرنبغ دادگی. (۱۳۸۰). بندهش. به کوشش مهرداد بهار. تهران: توس. چاپ دوم.
- قائمی، فرزاد. (۱۳۹۰). «تحلیل انسان‌شناختی اسطوره فر و کارکردهای آن در شاهنامه و اساطیر». *جستارهای ادبی*. شماره ۱۷۴. صص ۱۱۳-۱۴۸.
- قریب، بدرالزمان. (۱۳۸۸). *روایتی از تولد بودا*. تهران: اسطوره. چاپ سوم.
- گزیده‌های زادسپرم. (۱۳۶۶). به کوشش محمدتقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی. متینی، جلال. (۱۳۶۸). «در جستجوی تخت فریدون». *ایران شناسی*. سال اول. شماره چهارم. صص ۷۶۰-۷۴۷.
- مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۵۳). *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*. تهران: انجمن فرهنگی ایران باستان.
- مظفری، نسرین. (۱۳۸۹). *نقد تطبیقی جایگاه انسان در شاهنامه و مهابهاراتا*. تهران: شلاک.
- مهابهارات. (۱۳۸۰). ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی. به کوشش جلالی نائینی. تهران: طهوری. چاپ دوم.
- هومباخ، هلموت. (۱۳۷۹). *میترا در هندوستان و نزد مغان هندوویی شده*. ترجمه رفیه بهزادی. تهران: پژوهنده.
- یوسفی، ماشاءالله. (۱۳۸۷). «بازنمایی گفتار نظم الهیات اخلاقی زرتشت در بایسته‌های شاهی آرمانی ایران باستان». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*. شماره ۲. صص ۳۰۶-۳۱۷.
- Altekar, A. S. (2001). *State and government in ancient India*. Delhi: motilal banarsidass.
- Egging, J. (1990). *The Satapata-Brahmana*. edited by f. max Muller. New Delhi: Atlantic publishers.
- Gonda, J. (1956). "ancient Indian kingship from the religion point of view", *Numen*. vol 3. fasc 1. published by Brill. pp. 36- 71.
- Jakata tales*. (2009). edited by Ellen c. Babbitt. London: abela publishing.
- Kane, P. V. (1941). *History of Dharma's Astra*. Poona: Bhandarkar oriental research institute.
- Keith, B. A. (1998). *the religion and philosophy of the Veda and Upanishads*. Delhi: motilalbanarsidass publishers.
- Pollock, Sheldon. (1990). "the divine king in the Indian epic". *journal of the American oriental society*. vol 104. no 3. pp. 505- 528.
- Ramayana*. (2005). retold by B. R. Kishore. New Delhi: diamond pocket books.

Singh, AmalDhari. (1977). *Kālidāsa*. Delhi: bharatiyavidyaprakashan publisher.

*The laws of Manu*. (1886). translated by G. buhler. oxford: Clarendon press.

